

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه مسئله هفدهم تحرير الوسيله

در ذیل مسئله 17 امام خمینی (قدس سره) می فرماید: «و لو كانت عنده زوجة و لا يحتاج إليها و أمكنه طلاقها و صرف نفقتها في الحج لا يجب و لا يستطيع»^[1]، مرحوم سید نیز می نویسد: «نعم، لو كانت عنده زوجة واجبة النفقة و لم يكن له حاجة فيها لاجب أن يطلقها و صرف مقدار نفقتها في تتميم مصرف الحج لعدم صدق الاستطاعة عرفاً»^[2]؛ اگر مردی زوجه ای دارد اما احتیاجی به این زوجه ندارد (از هر جهتی، مثلاً به یک علتی از علل از این زوجه تمکینی برای خودش وجود ندارد)، اگر این زوجه را نگه دارد باید نفقه این زوجه را بدهد و نمی تواند به حج برود، اما اگر این زن را طلاق دهد و نفقه اش را صرف کند به عنوان متمم پول حج، در اینجا آیا واجب است این کار را بکند یا خیر؟ می فرمایند: واجب نیست.

تعبیر مرحوم امام آن است که: «لا يجب و لا يستطيع»، مرحوم سید هم می فرماید: واجب نیست؛ چون عرفاً نمی گویند شخصی که همسری دارد و اصلاً نیاز به او ندارد، اگر طلاق داد و با نفقه او می تواند حج برود، صدق استطاعت می کند.

تعبیر دیگری که وجود دارد آن است که اینجا از موارد تحصیل استطاعت است؛ یعنی باید این زن را طلاق بدهد، موضوع وجوب نفقه به زن منتفی بشود، بعد آن نفقه را صرف در حج کند که این از مصادیق تحصیل استطاعت است و تحصیل استطاعت واجب نیست.

بنابراین دو راه در استثنا کردن زن از استطاعت وجود دارد:

راه اول: این که اینجا نیز آیا عرف جزء مستثنیات می داند یا نه؟ به نظر ما عرف جزء مستثنیات می داند؛ یعنی زنی که مدت ها است همسر این مرد بوده و با او زندگی کرده، الآن هم ادامه نکاح یک امر عرفی و عقلانی است، اگر شارع بخواهد بگوید این زن را طلاق بده و حج برو، عرف اصلاً چنین کسی را مستطیع نمی داند، عرف این را جزء مستثنیات می داند. در باب خانه هم که گفتیم عرف جزء مستثنیات می داند گفتیم خانه ای که به آن نیاز دارد، اگر یک کسی اصلاً نمی خواهد از خانه استفاده کند، خانه هم باشد نمی رود داخلش که استفاده کند، اینجا باید بفروشد و پولش را برای حج بدهد، اما این با مسئله زن فرق می کند، زن در حباله این مرد بوده و ده بیست سال با او زندگی کرده و اگر بگوئیم نفقه او را نده و این نفقه را صرف برای حج کن، عرف این را قبول نمی کند.

راه دوم: این است که بگوئیم این از مصادیق تحصیل استطاعت است؛ یعنی این که این زن را طلاق بدهد و بعد پول نفقه اش را صرف حج کند از مصادیق تحصیل استطاعت است و تحصیل استطاعت واجب نیست، نظیر آن که قبلاً گفتیم اگر کسی می داند اگر به شهری برود، آنجا یک کسب و کاری راه بیندازد یا در محل خودش کسی راه بیندازد و پولی به دست بیاورد برای حج، در

اینجا گفتیم تحصیل استطاعت لازم نیست، یا اگر می‌داند که به فلان شهر برود آنجا افراد بسیار متدین معتقد و متمولی وجود دارد که دلشان می‌خواهد پول به یک عده‌ای بدهند که به حج روند، در اینجا لزومی ندارد که این کار را انجام دهد.

این بر خلاف خانه است؛ زیرا در آنجا زاد و راحله فعلی در این خانه بالفعل موجود است منتهی با این خانه که نمی‌تواند حج برود، باید تبدیل کند و با پولش به حج برود، اما اینجا تحصیل است، اینجا باید برود آن شهر و پیش آن شخصی که تبرعاً پول به افراد می‌دهد که مکه بروند این لزومی ندارد، واجب نیست که این کار را انجام بدهد.

جمع‌بندی مسئله 17

نکته شایان ذکر آن است که اگر طبق مبنای مرحوم نائینی پیش رفته و بگوئیم در مسئله استطاعت نباید مستلزم ترک واجب یا فعل حرام باشد، در نتیجه پس در همان سالی که اگر این شخص بخواهد به حج برود مستلزم ترک واجب یا فعل حرام باشد اصلاً مستطیع نیست، اما الآن اگر در سال‌های قبل حج بر او مستقر شده، امسال چیزی به نام این که در موضوع استطاعت نبودن ترک واجب یا فعل حرام را شرط بدانیم معنا ندارد؛ چون قبلاً بر او مستقر شده و به هر نحوی باید برود. گفته شد که طبق این بیان فرمایش مرحوم سید درست است و مبنای ایشان همانند محقق نائینی (قدس سره) در این مسئله است و می‌گوید: «لأنَّ الامر بالحج مشروط بعدم المانع»، اما طبق مبنایی که ما اختیار کردیم (که بحث تزاحم است)، در مسئله تزاحم بین مستقر و غیر مستقر فرقی وجود ندارد.

مسئله هجدهم تحریر الوسيله

مرحوم امام می‌فرماید: «لو لم يكن عنده ما يحج به و لكن كان له دينٌ على شخصٍ بمقدار مؤنثه أو تتميمها يجب اقتضاؤه إن كان حالاً»^[3]، اساس این مسئله آن است که در باب استطاعت وجود یک عین خارجی لازم نیست، مثل آن که بگوئیم یک پولی یا خانه‌ای الآن موجود است و این خانه را بفروشد یا با این پول برای مکه زاد و راحله تهیه کند، بلکه اگر انسان پولی را از شخصی طلب دارد (یعنی مالک یک عین خارجی نیست) و مالک ذمه غیر است، اگر شرایط وصول طلب خود را دارد او هم مستطیع به شمار می‌آید.

بنابراین اساس مسئله این است که در اصل مسئله استطاعت فرقی در مسئله زاد و راحله بین وجود عین خارجی و وجود این که مالک ذمه غیر است و یک دینی بر ذمه غیر دارد فرقی نمی‌کند، منتهی این فی الجمله و اجمال قضیه است. در اینجا صوری وجود دارد.

صورت‌های مختلف مسئله

صورت اول: پولی را از کسی طلب دارد و دینش هم حال است و وقت اداءش رسیده، خود مدیون هم می‌آید ادا می‌کند؛ یعنی بدون این که دائن مطالبه کند مدیون خودش دین را می‌پردازد، در اینجا مسلماً مستطیع است و بحثی وجود ندارد.

صورت دوم: این است که دین حال است، اما تا دائن سراغ مدیون نرود و از مدیون مطالبه نکند نمی‌دهد، اگر مطالبه کند مدیون پول را می‌دهد و اگر مطالبه نکند ممکن است یک سال بعد دو سال بعد هم پول را به او ندهد، در اینجا آیا مطالبه واجب می‌شود؟ در اینجا باید دید که آیا مطالبه واجب است یا این که مطالبه از مصادیق تحصیل استطاعت می‌شود؟

از کلمات مرحوم نائینی در حاشیه عروه ذیل این مسئله استفاده می‌شود که مطالبه از مصادیق تحصیل استطاعت است؛ زیرا تا

مطالبه نکند او نمی‌دهد، پس وقتی مطالبه کرد می‌شود مالک زاد و راحله، قبل از مطالبه مالک زمه او است و مالک یک زاد و راحله فعلی نمی‌باشد، پس باید مطالبه کند و این تحصیل استطاعت می‌شود.^[4]

اما دیگران مثل مرحوم سید و امام خمینی (قدس سره) می‌گویند: این مال در زمه دیگری موجود است، چه فرقی می‌کند بین مالی که عین خارجی باشد و مالی که در زمه دیگری است، این شخص باید مطالبه کند و از او بگیرد و مطالبه از مصادیق تحصیل استطاعت نیست، شبیه آن که شخصی مالی را در بانک گذاشته و باید از بانک مطالبه کند و بگوید پول من را بدهید، این چه فرقی می‌کند؟ یعنی بین این که مالک زمه غیر است یا این که این پولی را به امانت در بانک گذاشته است؟ عرفاً فرقی وجود ندارد و در هر دو صورت صدق استطاعت می‌کند.

صورت سوم: این است که دین حالّ است و اگر برود مطالبه کند نمی‌دهد، مگر این که تشبّث به یک راه دیگری پیدا کند. در اینجا فقها می‌گویند: اگر تشبّث به یک حاکم عادل پیدا کند مانعی ندارد؛ یعنی اگر باید سراغ یک حاکم عادل رفته و بگوید من از فلانی پول طلب دارم شما یک فشاری به او بیاور پولم را بدهد من مستطیعم و باید حج بروم، باید این کار را انجام بدهد.

صورت چهارم: دین حالّ است و برای اداء دین باید سراغ حاکم جور برود، آیا در چنین فرضی باز این شخص مستطیع است یا خیر؟ می‌داند اگر سراغ حاکم جور برود او مدیون را وادار می‌کند که دین او را بدهد یا این که اگر حاکم شرع هست بسط ید ندارد و توان آن را ندارد که از او بگیرد، آیا در چنین فرضی این شخص باید رجوع به حاکم جور کند یا نه؟ مرحوم امام می‌فرماید: هر چند با رجوع به حاکم جور باید این کار را انجام دهد.

مرحوم سید در عروه می‌فرماید: «و کذا إذا كان مماطلاً»؛ یعنی دین را باید بدهد ولی نمی‌دهد، «و أمكن إجباره بإعانة متسلط»؛ اما امکان دارد که او را توسط کسی که بر او سلطه دارد اجبار بر پرداخت کند، مثلاً انسان از پسر کسی دینی دارد که نمی‌دهد واجب است سراغ پدرش برود، «أو كانت منكراً و أمكن اثباته عند الحاكم الشرعی و أخذه بلا كلفة و حرج»؛ مدیون می‌گوید تو از من پولی طلب نداری، اما دائن می‌تواند در محکمه شرع طرح دعوا کند و حاکم فقیه شرعی آنجا وجود دارد که باید این کار را انجام بدهد.

بعد سید (قدس سره) می‌فرماید: «و کذا إذا توقف استيفائه على الرجوع إلى الحاكم الجور»؛ همچنین است اگر استيفاءش متوقف بر این است که به حاکم جور مراجعه کند. این ظهور در این دارد که فقط به حاکم بگوید این مال و دین من را نمی‌دهد، اجبارش کن که دین من را بدهد؛ چون رجوع به حاکم جور دو مصداق دارد:

1. یک مصداق همین است که بگوید این دین من را نمی‌دهد و خودش هم قبول دارد که بدهکار است و پول هم دارد، حاکم جور باید اجبارش کند که دین را بدهد.

2. رجوع به حاکم جور برای تحاکم است؛ یعنی با او اختلاف می‌کند و دائن می‌گوید من از او پول می‌خواهم و مدیون می‌گوید نه پولی از من طلب نداری، باید رجوع کنند به حاکم جور تا حاکم جور قضاوت کرده و نظر بدهد. ظاهر عبارت سید (قدس سره) همین است؛ یعنی فقط «مجرد الرجوع إلى الحاكم الجور» برای این که حاکم جور او را اجبار کند.

البته عبارت قبلی این بود: «أو كان منكراً و أمكن اثباته عند الحاكم الشرعی»، بعد می‌گوید: «و کذا إذا توقف استيفائه» نه «اثباته»، استيفاء این دین متوقف است «على الرجوع إلى حاکم الجور بناءً على ما هو الاقوى من جواز الرجوع إليه»؛ بنا بر این که اقوی آن است که رجوع به حاکم جور جایز است «مع توقف استيفاء الحق عليه».^[5] این مطلب در کتاب القضا نیز آمده و ظاهراً مورد اجماع است. فرض این است که مدیون قبول دارد ولی نمی‌دهد، حاکم جور اجبارش می‌کند که بپردازد.

بنابراین هم ظاهر عبارت امام خمینی(قدس سره) مسئله استیفاء مطرح است نه اثبات حق و هم ظاهر عبارت سید(قدس سره)، بعد فقها یا اتفاق نظر دارند یا قریب به اتفاق است، چون سید هم می‌گوید: «بناءً علی ما هو الاقوی»؛ در جایی که استیفاء حق هیچ راهی ندارد انسان برود سراغ حاکم جور؛ یعنی ادله‌ای که از رجوع به حاکم جور نهی می‌کند در جایی است که استیفاء حق منحصر به حاکم جور نباشد، اما سید(قدس سره) می‌گوید که «بناءً علی ما هو الاقوی من جواز الرجوع إلیه و استیفاء الحق علیه، لأنه حينئذ يكون واجباً»؛ در اینجا رجوع به حاکم جور واجب می‌شود، «بعد صدق الاستطاعة لكونه مقدمةً للواجب المطلق»؛ این شخص می‌خواهد حج برود و راهش این است که رجوع کند به حاکم جور، حاکم جور آن مدیون را وادار کند که این پول را بپردازد، از باب مقدمه واجب واجب می‌شود.

اینجا یک بحث این است که باید به ادله نهی از رکون به ظالم اشاره‌ای کنیم مثل آیه شریفه: «لا تتركوا إلى الذين ظلموا»^[6]، آیا این ادله شامل چنین موردی هم می‌شود؟ یا این که در جایی که فقط استیفاء الحق متوقف است بر رجوع به حاکم جور، چه دلیلی بر استثناء داریم؟ بحث دیگر ادله‌ای است که از تحاکم به طاغوت منع می‌کند. ابتدا باید یک مقدار اینها را مطرح کنیم بعد وارد کلام فقها شویم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] □ تحرير الوسيلة، ج1، ص: 374.

[2] □ العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 434، مسئله 14.

[3] □ «لو لم يكن عنده ما يحج به و لكن كان له دين على شخص بمقدار مؤنثه أو تتميمها يجب اقتضاؤه إن كان حالا و لو بالرجوع إلى حاكم الجور مع فقد حاكم الشرع أو عدم بسط يده، نعم لو كان الاقتضاء حرجياً أو المديون معسراً لم يجب، و كذا لو لم يمكن إثبات الدين و لو كان مؤجلاً و المديون باذلاً يجب أخذه و صرفه فيه، و لا يجب في هذه الصورة مطالبته و إن علم بأدائه لو طالبه، و لو كان غير مستطيع و أمكنه الاقتراض للحج و الأداء بعده بسهولة لم يجب و لا يكفي عن حجة الإسلام، و كذا لو كان له مال غائب لا يمكن صرفه في الحج فعلاً أو مال حاضر كذلك أو دين مؤجل لا يبذله المديون قبل أجله لا يجب الاستقراض و الصرف في الحج، بل كفايته على فرضه عن حجة الإسلام مشكل بل ممنوع.» تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 374، مسئله 18.

[4] □ «إن لم يكن المديون باذلاً و توقّف الاستیفاء على تشبّث آخر كان من القدرة على تحصيل الاستطاعة و لا يجب على الأقوى.» العروة الوثقى (المحشى)؛ ج4، ص: 374، ذیل مسئله 15.

[5] □ «إذا لم يكن عنده ما يحج به و لكن كان له دين على شخص بمقدار مؤنثه أو بما تتم به مؤنثه فاللزام اقتضاؤه و صرفه في الحج إذا كان الدين حالا و كان المديون باذلاً لصدق الاستطاعة حينئذ و كذا إذا كان ممطلاً و أمكن إجباره بإعانة متسلط أو كان منكراً و أمكن إثباته عند الحاكم الشرعي و أخذه بلا كلفه و حرج و كذا إذا توقّف استیفاؤه على الرجوع إلى حاكم الجور بناء على ما هو الأقوى من جواز الرجوع إليه مع توقّف استیفاء الحق علیه لأنه حينئذ يكون واجباً بعد صدق الاستطاعة لكونه مقدمة للواجب المطلق و كذا لو كان الدين مؤجلاً و كان المديون باذلاً قبل الأجل لو طالبه و منع صاحب الجواهر الوجوب حينئذ بدعوى عدم صدق الاستطاعة محل منع و أما لو كان المديون معسراً أو ممطلاً لا يمكن إجباره أو منكراً للدين و لم يمكن إثباته أو كان الترافع مستلزماً للحرج أو كان الدين مؤجلاً مع عدم كون المديون باذلاً فلا يجب بل الظاهر عدم الوجوب لو لم يكن واثقاً ببذله مع المطالبة.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج2، ص: 434، مسئله 15.

[6] □ «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» سوره هود، آیه 113.

